



# شعر

## سفینه تقدیر

امیر قافله دشت کربلاست حسین  
به راه بادیه عشق، آشناست حسین  
بین که در پی قربان شدن به تیغ ستم  
چون نخل پر زده از باغ کربلاست حسین  
به ناله‌های غریبانه مویه کن چون نی  
زنای سینه که در بند نینواست حسین  
به راه دوست گذشت از جهان و جان، بنگر  
به استقامت و ایثار، تا کجاست حسین  
رها ز رنگ تعلق، به ملک استغنا  
رضا به داده حق و رضاست حسین  
خدای را، مشو از موج حادثات، ملول  
که در سفینه تقدیر، ناخداست حسین  
به خون پاک شهیدان کربلا سوگند  
که در حریم وفا، رحمت خداست حسین

مشفق کاشانی



## کربلا، عرش زمین

دلا، کوی حسین، عرش زمین است  
 مطاف و کعبه دل‌ها همین است  
 اگر جمع شهیدان حلقه باشند  
 حسین بن علی، آن را نگین است  
 حسین است آن که با حق، همنشین است  
 خدا را حجّت و دین را امین است  
 حسین است آن که در خطّ شهادت  
 امام اوّلین و آخرین است  
 به یاد کربلا، دل‌ها غمین است  
 حسین بن علی سالار دین است  
 مرام شیعه در خون ریشه دارد  
 نگهبانی ز خطّ خون، چنین است  
 حسین است آن که با قرآن، قرین است  
 امام و رهبر اهل یقین است  
 قیام کربلایش تا قیامت  
 سراسر درس بهر مسلمین است  
 شهیدان را مکان، خُلد برین است  
 شهادت، درسی از قرآن و دین است  
 شهادت چون حیات جاودانی است  
 میان مرگ‌ها زیباترین است  
 پیام خون، خطاب آتشین است  
 بقای دین رهین اربعین است

که تاریخ پر از خون و شهادت  
 سراسر اربعین در اربعین است  
 دیار کربلا با غم قرین است  
 دلم خون از وداع آخرین است  
 به چشم دل بین چون خاک این دشت  
 تجلی گاه عشق عارفین است

جواد محدّثی

### تربت شهدا

خار غم نیست که در کرب و بلا می‌روید  
 گلُ درد است که از دشت وفا می‌روید  
 تا که آگاه ز داغ دل آنان گردی  
 لاله از تربت پاک شهدا می‌روید  
 یادگار غم هفتاد و دو تن لاله سرخ است  
 این همه لاله که در کرب و بلا می‌روید  
 لاله را با گل افسرده سر و کاری نیست  
 این گل از تربت ارباب صفا می‌روید  
 تا چه حد در دل تو عشق خدا بود، حسین  
 که ز خاک تو گل عشق خدا می‌روید  
 شوق جانبازی اگر در دل تو راه نداشت  
 پس ز خاک تو گل شوق چرا می‌روید؟  
 در قد و قامت عباس، قیامت‌ها بود  
 سرو، موزون‌تر از این سرو، کجا می‌روید؟  
 با ولای علی و آل، چو «پروانه» بسوز  
 که ز خاک من و تو مهر گیا می‌روید

محمدعلی مجاهدی (پروانه)

### کربلا منتظر ماست

جاده و اسب مهیاست، بیا تا برویم  
کربلا منتظر ماست، بیا تا برویم  
ایستاده است به تفسیر قیامت، زینب  
آن سوی واقعه پیداست، بیا تا برویم  
خاک در خون خدا می شکفتد، می بالد  
آسمان غرق تماشاست، بیا تا برویم  
تیغ در معرکه می افتد و برمی خیزد  
رقص شمشیر چه زیباست، بیا تا برویم  
از سراسیبهی تردید اگر برگردیم  
عرش، زیر قدم ماست، بیا تا برویم  
زره از موج پیوشیم و ردا از طوفان  
راه ما از دل دریاست، بیا تا برویم  
کاش، ای کاش که دنیای عطش می فهمید  
آب، مهریه زهراست، بیا تا برویم  
چیزی از راه نمانده است، چرا برگردیم؟  
آخر راه همین جاست، بیا تا برویم  
فرستی باشد اگر باز در این آمد و رفت  
تا همین امشب و فرداست، بیا تا برویم

ابوالقاسم حسینجانی

### خورشید سر بریده

چشمی گشودیم و دیدیم، خورشیدمان سر بریده است  
بی رحم دستی از این باغ، یک دامن آلاچیده است  
شیون کن ای دل، دل من! وقتی در این خاک تشنه  
این سو سپیدار زخمی، آن سو صنوبر خمیده است  
آه ای علمدار برگرد، بی تو در این خیمه زرد  
یک حسرت سرخ، یک درد، در سینه ام قد کشیده است  
وقتی که از عشق خواندی، با حنجر پاره پاره  
دیگر چه جای رباعی؟ دیگر چه جای قصیده است؟  
آن سر که بر نیزه ها بود، بر بام تاریخ می گفت:  
پایان این فصل خونین، آغاز صبح سپیده است

فاطمه سالاروند



## زمین کربلا

برو بو کن زمین کربلا را  
 کز آن جا بشنوی بوی خدا را  
 زمین کعبه هم چون کربلا نیست  
 که او آغشته با خون خدا نیست  
 اگر بستند بر اهل حرم، آب  
 تو را اشک یتیمان کرد سیراب  
 نه از آب فرات است این غم تو  
 که گرید آسمان زین ماتم تو  
 تو را دیگر چه حاجت بر فرات است  
 که پیش اشک ما صد دجله مات است  
 چه زیورها که زیب سینه توست  
 چه گوهرها که در گنجینه توست  
 یکی یاقوت خونِ حلق اصغر  
 یکی نافه ز مشکین موی اکبر  
 کنار بیرق سبز نگون سار  
 فتاده دست عباس علمدار  
 درخشنده چون ثریا در دل شب  
 چو مروارید غلطان، اشک زینب  
 تو در گنجینه داری گوشواره  
 به یاد گوش‌های پاره پاره  
 تن پاکی که در خاکت نهان است  
 عزیزش دار، کو آرام جان است  
 فلک صد ماه و خورشید در بر آرد

چو تو منظومه‌ای شمسی ندارد  
 بگو ای خاک با خورشید گردون  
 میا از حجله گاه شرق، بیرون  
 که این جا روی نی خواهد درخشید  
 سری روشن تر از صد ماه و خورشید  
 که یک نی آفتاب روز محشر  
 بلند است از زمین، الله اکبر

سید محمدعلی ریاضی یزدی

## دویتی‌های عاشورایی

می خورشید رنگ جام من، تو  
نماز صبح و ظهر و شام من، تو  
حسین من! دل من بی تو هیچ است  
امام من تویی، اسلام من، تو  
علیرضا فروه

می توان مانند کوهی درد بود  
شام با یک قافله شبگرد بود  
می توان چون شیر دشت کربلا  
نام زینب داشت، اما مرد بود  
علی پور کاظم

ز شرم روی ماهش آب شد آب  
ز شوق دیدنش بی تاب شد آب  
نه بر لب‌های خود آبی رسانید  
نه از لب‌های او سیراب شد آب  
سید مهدی حسینی

شکسته آسمان می‌گرید امشب  
چه خسته آسمان می‌گرید امشب  
کنار قبر عباس دلاور  
نشسته آسمان، می‌گرید امشب  
حیدر منصوری

بین سرشار ز خم و دردم ای اشک  
اسیر لشکری نامردم ای اشک  
ز شرم کودکان جان می‌سپارم  
بدون آب اگر برگردم ای اشک  
سید عبدالمجید ضیایی

آینه شدند و تابناک افتادند  
مانند سپیده، سینه‌چاک افتادند  
در پیش نگاه مهربان خورشید  
هفتاد و دو آسمان به خاک افتادند  
جعفر رسولزاده